

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صفحات ۹۸-۷۱)

تحلیل مرثیه‌سرایی در شاهنامه فردوسی و شاهنامه کردی

مصطفی رادمرد^۱

میرجلال‌الدین کزازی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

مقاله پژوهشی

چکیده

در پهنه ادبی ایران‌زمین، شاهنامه فردوسی که از بزرگ‌ترین آثار حماسی جهان به شمار می‌آید، همواره در میان اقوام مختلف ایرانی جایگاهی ویژه داشته‌است؛ تا آنجا که به فکر بازسرایی این اثر فاخر به زبان خود برآمده‌اند. این توجه در میان قوم کرد، به لحاظ ویژگی‌های نزدیک فرهنگی و زبانی، بیشتر است. بن‌مایه اکثر مضامین غنایی؛ از جمله رثا، ریشه در باورهایی دارد که شناخت آن‌ها می‌تواند ما را به آبخورهایی فرهنگی و جامعه‌شناختی رهنمون باشد و از آنجا که تأثیر زبان و فرهنگ در این بازگردانی نمود می‌یابد، تلاش شده‌است تا در داستان‌های مشترک شاهنامه کردی الماس‌خان کندوله‌ای و شاهنامه فردوسی، نمونه ابیات با محتوای مرثیه استخراج گردد؛ آنگاه علاوه بر مشخص کردن بسامد موضوع، ضمن تبیین وجوه اشتراک و تمییز وجوه افتراق و چگونگی مراسمات تدفین و سوگواری، میزان تأثیرپذیری سراینده شاهنامه کردی در بازگردانی داستان‌ها، از نظر زبانی و فرهنگی، واکاوی گردد.

کلیدواژه‌ها: حماسه، غنا، مرثیه، الماس‌خان کندوله‌ای.

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی. ایمیل radmardmostafa803@yahoo.com

۲. استاد دانشگاه علامه طباطبایی. تهران

۱- مقدمه

شاهنامه فردوسی، بدون تردید، یکی از بزرگترین آثار حماسی جهان و بزرگترین اثر حماسی ایران است که تأثیر آن بر پهنه ادبی ایران زمین و خصوصاً ادبیات کردی انکارناپذیر است. عشق و علاقه گردان به شاهنامه فردوسی و مقبولیت و اهمیت آن در میان آن‌ها، داستان و حکایت جالبی دارد که بحث درباره آن در این مقال نمی‌گنجد. اقتباس و یا بازگردانی داستان‌های شاهنامه به زبان کردی - به دلایلی فرهنگی - تغییراتی را به دنبال داشته‌است که این تغییرات در حوزه نمونه‌های غنایی و به‌ویژه با توجه به روایات شفاهی داستان‌های شاهنامه، حتی در سده‌ها و دهه‌های اخیر، در میان قوم کرد می‌تواند حائز اهمیت باشد. بررسی تطبیقی آثار ادبی همواره راز و رمزهایی را آشکار می‌سازد که در بررسی جداگانه آثار کمتر به آن توجه می‌شود. به قول استاد میرجلال‌الدین کزازی، در گفتار رزم یا بزم، کدام یک؟ «بزم‌نامه از درون رزم‌نامه برآمده‌است و اندک‌اندک گسترش یافته‌است» (کزازی، ۱۳۹۳، الف: ۶۰). سوگواری و ماتم بر مرگ عزیزان و قهرمانان نیز یکی از جنبه‌های غنایی است که تأمل در آن و تطبیق نمونه‌های آن می‌تواند در شناخت زمینه فکری و فرهنگی هر قومی تأثیرگذار باشد؛ لذا پس از تبیین چارچوب پژوهش، نگارش توضیحاتی اجمالی درباره برخی از واژگان کلیدی ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۱- پیشینه پژوهش

درباره مرثیه‌سرایی، پژوهش‌های متعددی انجام شده‌است که به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱- مقدمه‌ای در باب مرثیه‌سرایی (۴ شماره) از استاد نصرالله امامی، مجله دانشگاه انقلاب، ۱۳۶۳، شماره‌های ۳۹، ۴۱، ۴۲ و ۴۴. ۲- مقایسه برخی آیین‌های سوگواری مردم کرمانشاه با آیین‌های سوگواری در شاهنامه از غلامرضا سالمیان و خلیل کهریزی، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، بهار ۱۳۹۱، سال دوم، شماره ۳. ۳- آیین سوگواری در شاهنامه از معصومه دهقان، کتاب ماه ادبیات، اردیبهشت ۱۳۹۳، شماره ۱۹۹. ۴- بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در شاهنامه و بازمانده‌های تاریخی مذهبی سوگواری در ایران باستان از مهدخت پورخالقی و لیلا حق‌پرست، مجله ادب و زبان فارسی، بهار ۱۳۸۹، شماره ۲۴. ۵- مرثیه‌سرایی در ادب فارسی و عربی با تکیه بر مقایسه مرثیه ابوالحسن تهامی و مرثیه خاقانی شیرازی از ناصر محسنی‌نیا و آرزو پوریزدان، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، زمستان



۱۳۸۷، شماره ۸. اما در خصوص تطبیق مرثیه‌سرایی در شاهنامه فردوسی و شاهنامه کردی تاکنون پژوهشی انجام نشده‌است.

۱-۲- بیان مسأله

شاهنامه، سراسر حدیث پهلوانی و نام‌آوری است. نام‌آورانی که هرکدام رفته‌رفته از اوج ترقی و اقتدار به حسیب زوال و نابودی و مرگ فرود می‌آیند. فردوسی، ضمن توصیف بیشتر صحنه‌های حماسی، به جنبه‌های غنایی نیز پرداخته است و یکی از این جنبه‌ها، مرثیه و سوگواری است. در شاهنامه، هرگز مرگ و زوال فراموش نشده‌است و می‌توان گفت مرثیه جزو جدایی‌ناپذیر داستان‌های تراژیک این حماسه جاویدان است. از طرفی، ادبیات کردی، از لحاظ حماسی، همواره متأثر از فرهنگی قوی و پربار بوده که محمل آن آبخور پهن‌اور و عظیم ایران‌زمین بوده‌است. عشق و علاقه‌گردان به شاهنامه فردوسی و مقبولیت و اهمیت آن در میان آن‌ها انکارناپذیر است؛ تا جایی که اشتراک موضوعی و بعضاً محتوایی بعضی از داستان‌های شاهنامه فردوسی با شاهنامه کردی، انگیزه‌ای شد تا تحلیلی تطبیقی بر موضوع مرثیه‌سرایی، با هدف نشان دادن میزان تأثیرپذیری الماس‌خان کندوله‌ای از فرهنگ کردان در حوزه رثا (مراسم تدفین و سوگواری) به انجام رسانیم و تلاش شده‌است در این راستا به پرسش‌های زیر پاسخ داده‌شود: ۱- بسامد توجه به مرثیه و رثا در دو شاهنامه تا چه حد است؟ ۲- آیا تفاوت‌های فرهنگی تأثیری در تمایزات احتمالی مرثیه‌سرایی و ساختار مراسم تدفین و سوگواری در دو رزم‌نامه داشته‌است یا خیر؟ امید است نتایج پژوهش، علاوه بر مشخص نمودن بسامد موضوع در دو شاهنامه، اشتراکات و تمایزات فرهنگی دو زبان کردی و فارسی را در حوزه رثا برجسته نماید.

۳-۱- فرضیه‌های پژوهش

- با توجه به اندیشه خردمدارانه فردوسی، بسامد نمونه‌های رثا در شاهنامه کردی بیشتر از شاهنامه فردوسی است.
- تفاوت‌های فرهنگی در بازگردانی نمونه‌های رثا به زبان کردی تأثیر داشته‌است.

۴-۱- روش پژوهش

در مقاله پیش‌رو از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده‌است؛ بدین معنا که نمونه‌های رثا در داستان‌های مشترک دو شاهنامه استخراج می‌شود؛ آنگاه مهم‌ترین نمونه‌های مشترک و متفاوت، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در پایان نیز ضمن مقایسه نموداری نمونه‌های رثا (در قسمت پیوست)، پس از تحلیل دوباره داده‌ها، نتایج ارائه می‌گردد.

۵-۱- توضیح اجمالی واژگان کلیدی

حماسه در لغت به معنی دلاوری، شدت و سختی در کار است (دهخدا: ذیل حماسه)؛ اما به‌عنوان گونه‌ای از شعر و در اصطلاح ادبی؛ «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد» (صفا، ۱۳۶۹: ۳). از سوی دیگر، «غنا در لغت به معنی سرود و آواز خوش طرب‌انگیز است و شعر غنایی به شعری گفته می‌شود که گزارشگر عواطف و احساسات شخصی است؛ به شرط اینکه از دو کلمه «احساس» و «شخصی»، وسیع‌ترین مفاهیم آن را در نظر بگیریم؛ یعنی تمام انواع احساسات؛ از قبیل نرم‌ترین احساسات تا درشت‌ترین آن‌ها» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، الف: ۶).

اغلب سروده‌های کردی به گویش کردی گورانی است و برای نمونه می‌توان؛ «هفت لشکر»، «رستم و سهراب»، «رستم و اسفندیار»، «ارچه و شیرویه»، «رستم و جهانگیر» و... را یاد کرد که اغلب آن‌ها خطی و دست‌نویس می‌باشند و اکثراً نیز به چاپ نرسیده‌اند. تاریخ‌گذاری اکثر این منظومه‌ها مشکل و دشوار است؛ زیرا برخی از این منظومه‌ها را می‌توان به پیش از دوره افشاریان (۱۲۱۸-۱۱۴۸) منتسب دانست. بیشتر متون حماسی کردی از شاهنامه فردوسی اقتباس یافته‌اند. متون غنایی نیز بر اساس داستان‌های شاهنامه به کردی گورانی-هورامی، منظوم شده‌اند؛ مانند: «خورشید و خرامان»، «بهرام و گلندام» که هنوز نیز به‌صورت نسخ خطی مانده‌اند (گورانی، ۱۳۸۳: ۳۱).

البته برخی از پژوهشگران، زبان گورانی را زبانی مستقل به شمار آورده‌اند که با زبان کردی نسبتی ندارد (بلو، ۱۳۸۳: ۲/۵۵۵)؛ و نوشته‌اند: «کندوله، خاستگاه متون حماسی است. بیشتر متون حماسی گورانی را به منطقه کندوله و شاعر سرشناس آن، میرزا الماس‌خان کندوله‌ای، معاصر نادرشاه افشار، منسوب می‌کنند و بیشتر این انتساب‌ها، به سبب شهرت



اوست و تنها اثری که به‌طور قطع و یقین می‌توان به وی نسبت داد، جنگنامه نادر یا شاهنامه نادر است» (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۳: ۱۴۶)؛ و نیز آمده‌است: «هورامی لهجه‌ای از گورانی است و همان‌طور که بعداً آشکار خواهد شد، احتمالاً قدیمی‌ترین و بهترین لهجه محافظت‌شده این گروه باشد» (MACKENZIE, 1966: 4).

الماس‌خان کندوله‌ای (سراینده شاهنامه کردی)، اهل کندوله، از روستاهای کرمانشاه و در دوره حکومت نادرشاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۴۸) می‌زیسته و یکی از افسران کاردان و دلیر دستگاه والی اردلان بوده‌است. وی ادیب و شاعری فرهیخته بوده که آثار و تألیفاتی به زبان کردی هورامی تصنیف نموده‌است. سرهنگ الماس‌خان کندوله‌ای، از سرداران سپاه نادرشاه افشار بوده و فرماندهی تیپ سنندج (در ولایت اردلان) را به عهده داشته‌است و در یکی از جنگ‌های نادر با سپاه عثمانی (در برخی روایات با هندوان هندوستان)، با سپاهش عقب‌نشینی می‌کند و این عقب‌نشینی باعث شکست سپاه نادر می‌شود؛ شاه افشار، خشمگین از آن عمل، دستور اخراج و مجازات (مقتوع‌النسل شدن) الماس‌خان را صادر می‌نماید و پس از آن واقعه، الماس‌خان به وطن (کندوله) برمی‌گردد و با باغداری و تصنیف یا ترجمه شاهنامه کردی و تنبورنوازی روزگار می‌گذراند (شریفی: ۱۳۷۴ ش، ۹۴۸-۹۴۷). در کتاب تاریخ کرد و کردستان نیز گزارشی از متن شاهنامه کردی الماس‌خان کلهر ارائه شده‌است و نمونه‌هایی از شرح وقایع شهریاران چهار سلسله پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان را گزارش کرده‌است (صفی‌زاده، ۱۳۷۸: ۸۶۷-۸۶۷).

رثا در لغت به معنی مرده‌ستایی و گریه کردن بر مرده و ذکر نیکویی‌های او و همچنین شعر گفتن در باب مرده با اظهار تأسف است و مرثیه در معنی در عزای مرده شعری سرودن می‌باشد (دهخدا: ذیل واژه)؛ و رثائیه، قصیده یا چکامه و به‌طور کلی شعری است که در سوگ مرده سروده شود (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۷۲)؛ ولی در اصطلاح ادبای فارسی‌زبان، «رثا و مرثیه بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت خویشاوندان و یاران و اظهار تأسف و تألم بر مرگ سلاطین و صدور و اعیان و سران قوم و ذکر مصائب پیشوایان دین و ائمه اطهار، مخصوصاً حضرت سیدالشهدا (ع) و شهدای کربلا و شمردن مناقب و فضایل و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص متوفی و بزرگ نشان‌دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگر از این قبیل سروده شده‌است (مؤتمن، ۱۳۳۲: ۷۴). مرثیه در ادب فارسی گرچه سابقه‌ای دیرین دارد؛ ولی نسبت به ادب

عربی متأخر است و پیش‌تر از آنکه در ادبیات فارسی نوعی خاص از شعر به حساب آید، در ادب عربی رواج داشته‌است (امامی، ۱۳۶۹: ۱۳).

گفته‌اند که زبان شعر در مرثیه باید ساده و بی‌تکلف باشد؛ زیرا که تکلف و صنعت به طبیعی بودن احساس که مضمون مرثیه است، لطمه می‌زند (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۴۴). در شعر فارسی، مرثی را با توجه به گونه‌های شناخته‌شده آن تقسیم نموده‌اند و این تقسیمات مختلف است؛ ولی آنچه نسبت به بقیه از دقت بیشتری برخوردار است، به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی زیر باشد (امامی، ۱۳۶۹: ۳۶ تا ۷۹ تلخیص):

۲- مرثی درباری (اشعاری است که بر مرگ سلاطین و درباریان سروده می‌شود). ۲- مرثی شخصی و خانوادگی (اشعاری که شاعر در مرگ زن و فرزند یا شخص دیگری از خانواده خود می‌سراید. این مرثیه‌ها، به واسطه قومی بودن زمینه عاطفی آن‌ها، پراحساس‌ترین و شورانگیزترین گونه رثا است. «یکی از نویسندگان، رثای در مورد دوستان و نزدیکان را «شعر دوستانه» نامیده است (فرشیدورد، ۱۳۵۷: ۲۶ پیش‌گفتار)». ۳- مرثی مذهبی (اشعاری که در سوگ بزرگان دینی سروده می‌شود). ۴- مرثی فلسفی؛ اصطلاح عنوانی است که برخی از صاحب‌نظران به تصورات و سخنان شاعران در مورد مرگ و سرنوشت فرجام‌ناپذیر انسان‌ها داده‌اند. حیرت‌های فیلسوفانه و پرسش‌های بدون پاسخ بشر در تاریخ زندگی‌اش را نیز می‌توان به مرثی فلسفی افزود. ۵- مرثی اجتماعی (اشعاری است که مربوط به فجایع اجتماعی؛ مانند جنگ و بلایای طبیعی می‌باشد و شاعر احساس ناراحتی و تألم خود را از آن بیان می‌کند). ۶- مرثی داستانی (به ابیاتی گفته می‌شود که شاعر برای یک شخصیت داستانی یا قهرمان یکی از منظومه‌ها سروده‌است و تفاوتی نمی‌کند که شخصیت داستانی در اصل دارای هویت تاریخی بوده‌است یا خیر؛ زیرا به هر حال شاعر به مقتضای فضای عاطفی منظومه خود، مرثیه را در درجات مختلفی از احساس می‌سراید).

در این پژوهش، شاهنامه‌الماس‌خان کندوله‌ای، گردآوری‌شده به کوشش آقای محمدرشید امینی و با عنوان؛ «شاهنامه کردی هورامی»، متشکل از داستان‌های: (رستم و کی‌کهرزاد- هفت‌خان رستم- رستم و سهراب- سیاوش- برزو و فرامرز یا فلاوند- بیژن و منیژه- جنگ هفت‌لشکر- رستم و زرده‌نگ- رستم و اسفندیار- رستم و شغاد و داستان بهمن و فرامرز و آذربرزین) مورد استناد قرار گرفته است. همچنین از میان نسخه‌ها و تصحیح‌های متعدد شاهنامه فردوسی، شاهنامه چاپ مسکو (برای استناد به ابیات درون



متن) و **نامه باستان** میرجلال‌الدین کزازی (برای استناد به سایر نمونه‌های صرفاً شماره‌دار) به‌عنوان مأخذ در بخش فارسی مورد استناد است. در این میان، داستان‌های «رستم و سهراب»، «سیاوش»، «بیژن و منیژه»، «رستم و اسفندیار» و «رستم و شغاد» را که به‌لحاظ موضوعی و روایی در دو شاهنامه فردوسی و کردی دارای ساختاری مشترک می‌باشد، بررسی و کاویده می‌گردد.

۲- متن: در این بخش، قبل از تحلیل، مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری هر داستان در دو شاهنامه بیان می‌شود؛ آنگاه نمونه‌های مهم مرثی، به ترتیب داستانی، در دو شاهنامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- رستم و سهراب

مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری رستم و سهراب در شاهنامه کردی با شاهنامه فردوسی: در شاهنامه کردی، ربودن رخس رستم با نقشه از پیش طراحی‌شده تهمینه بوده‌است. در شاهنامه کردی، درخواست خواستگاری رستم از تهمینه با واسطه وزیر شاه سمنگان صورت‌گرفته‌است. در شاهنامه کردی، آوردن قاضی (عاقد) برای انعقاد پیوند ازدواج، متفاوت از اصل داستان فردوسی است. در شاهنامه کردی، سهراب، با دختری دهقان‌زاده و نجیب ازدواج نموده‌است. در شاهنامه فردوسی، گردآفرید نام پهلوان ایرانی است؛ اما این نام به‌صراحت در شاهنامه کردی بیان نشده؛ بلکه با عنوان «خواهر هجیر» از او یاد شده‌است. در شاهنامه فردوسی، زمانی که در نبرد اصلی، رستم، سهراب را زمین می‌زند، بدون درنگ، با خنجر سینه سهراب را می‌شکافد؛ اما این نکته در شاهنامه کردی، با تقاضای امان‌خواهی سهراب همراه است. در شاهنامه کردی، پس از مرگ سهراب، تهمینه از رستم صاحب فرزند دیگری به نام فرامرز می‌شود که در داستان فردوسی نمود ندارد.

نمونه‌های مرثی در رستم و سهراب کردی، بیشتر از داستان فردوسی است و در هرکدام از داستان‌ها (کردی و فارسی) دو مرثیه از زبان رستم نمود دارد. تحلیل کیفی مرثی، مواردی را به شکل ذیل آشکار می‌دارد:

- در داستان کردی، استفاده از تابوت و در دخمه نهادن جنازه، آن هم به‌گونه‌ای متفاوت که در شاهنامه فردوسی هست، نمود ندارد. رستم به دلیل اهمیت به‌کارگیری طلا در

دخمه‌سازی، تمایل بسیار داشت که دخمه‌ای زرین برای فرزندش (سهراب) بنا کند؛ اما از ترس دستبرد سارقان از این کار منصرف می‌شود:

همی‌گفت: اگر دخمه زرین کنم ز مشک سیه‌گردش آگین کنم
 چو من رفته باشم نماند به جای وگر نه مرا خود جز این نیست رای
 یکی دخمه‌گردش ز سمّ ستور جهانسی ز زاری همی‌گشت کور
 (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۰۴)

اما چرا سمّ ستور؟ دکتر کزازی می‌گوید: «آنچه من در این باره می‌توانم انگاشت و نوشت، آن است که دخمه، دخمه‌ای چنبرینه و گرد بوده‌است و از این روی به سمّ ستور می‌مانده‌است (فردوسی، ۱۳۹۳، ب: ۶۷۰)؛ ولی در شاهنامه‌گردی، ساختن تابوت، گنبد و آراستن گنبد با لعل و مروارید، رنگ و بوی دینی و مذهبی متأثر از فرهنگ اسلامی را غالب نموده‌است:

نوستادی معمار عارف ته‌لب ک‌هرد
 'ustedî mê'mar rif teleb kerd
 خاکش زعفران ع‌ترش چون ع‌نبه‌ر
 xakêş ze'feran 'etrêş çun 'enber
 خاستر جه قیرتاس خاسه‌ی سه‌مه‌رقه‌ند
 xastêr ce qîrtas xasey semerqend
 بمانو نه‌ئیه‌یام په‌ی یادگاری
 bimanû ne 'eyyam pey yadigarî
 په‌ی یادگاری نش‌انه‌ی زوراب
 pey yadigarî nişaney zûrab
 (۶۸۹ ک‌ندوله‌ای، ۱۳۸۹: تا ۶۸۵)

نه‌و دم‌فیله‌ته‌ن وه‌ئنه‌دوه‌و د‌هرد
 New dem fileten we 'endûh u derd
 سازا گونبه‌دی چه سه‌نگ مه‌ر مه‌ر
 saza gonbedî çe sengê mermer
 چوار ئوتاق ئه‌یوان توحفه‌ی تلابه‌ند
 çuwer 'uteq 'eywen tohfey
 tilabend
 ده‌رگاش دا نه‌به‌ند له‌عل مرواری
 dergaş da ne bend le'lê morwarî
 ده‌رگاش دا نه‌به‌ند له‌عل زه‌رین‌تاب
 dergaş da ne bend le'lê zerîntab

ترجمه: آنگاه رستم پیلتن، با اندوه و درد، معماری عارف‌مسلك طلب کرد که گنبدی از سنگ مرمر بر مزار سهراب بسازد که خاکش زعفرانی و عنبرین باشد. برای آن، چهار اتاق با



ایوانی طلاکاری شده ساخت؛ به‌گونه‌ای که از نوع سمرقندی آن نیز بهتر بود. در آستان گنبد، نشانه‌هایی طلایی (به‌عنوان یادبود سهراب) نصب کرد.

- از نظر موضوعی، دو مورد از رثاها (در دو شاهنامه) مشترک می‌باشد: ۱- رثای رستم (ابیات ۳۲۰۳ و ۳۲۰۴) و در شاهنامه کردی (ابیات ۵۹۳ و ۵۹۴). ۲- رثای زابلیان (ابیات ۳۳۲۶ و ۳۳۲۷) و در شاهنامه کردی (۶۷۰ تا ۶۷۶).

- اولین رثا در دو نمونه فارسی و کردی، رثای رستم بر سهراب در حال مرگ است که در شاهنامه فردوسی به رسوم؛ (دریدن جامه، کندن موی، خشودن روی، مخاطب قرار دادن جنازه و مدح سهراب) اشاره شده‌است:

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید	همه جامه بر خویشتن بردرید
همی‌گفت کای کشته بر دست من	دلیر و ستوده به هر انجمن!
همی‌ریخت خون و همی‌کند موی	سرش پر ز خاک و پر از آب روی

(همان: ۱۰۳)

و در شاهنامه کردی زبان این رثا، مختصر و موجز است:

دهست دا به خوفتان قوبای چینی‌کار	پاره پاره کهرد خروشا وه زار
dest da be xuftan qubay çînikar	parepare kerd xorûşa we zar
هور دا وه سهردا وه ئاواز بهرز	دیش که گیو ئامان بهرام و گودرز
hur da we serda we 'awazê berz	dîş ke gîw 'aman behram u gûderz

(همان: ۵۹۴ و ۵۹۳)

ترجمه: رستم وقتی به خفتان سهراب دست زد (بازوبند را دید)، در حالی که خفتانش را پاره می‌کرد، ناله سر می‌داد و بر سرش خاک می‌ریخت. در این هنگام بود که دید گیو و بهرام و گودرز می‌آیند.

- در داستان کردی، پس از مرگ سهراب، رثایی از زبان رستم در معنای واقعی نمود ندارد؛ اما در شاهنامه فردوسی رثای رستم بر جنازه سهراب که همراه با نکوهش و نفرین خود، با اشاره به آدابی از سوگواری؛ (از اسب پیاده‌شدن، بر خاک نشستن و خاک بر سر ریختن، آتش‌زدن سراپرده و جنگ‌افزار و ثروت مرده، مخاطب ساختن مرده و مدح او) جلوه‌ای دیگر دارد:

پدر جست و برزرد یکی باد سرد
 همی گفت: زار، ای نبرده جوان!
 ...کرا آمد این پیش کامد مرا؟
 ...بریدن دو دستم سزاوار هست
 چه گویم چو آگه شود مادرش؟
 بفرمود تا دیبۀ خسروان
 همی آرزو گاه و شهر آمدش
 ...به پرده سرای آتش اندر زدند
 همه خیمه از دیبۀ رنگ‌رنگ
 بر آتش نهادند و برخاست غو
 همی ریخت خون و همی کند خاک
 همه پهلوانان کاووس شاه
 بمالید مژگان و خوناب کرد
 سرفراز و از تخمۀ پهلوان!
 که فرزند کشتم به پیران سرا
 جز از خاک تیره مبادم نشت!
 چگونه فرستم کسی را برش؟
 کشیدند بر روی پور جوان
 یکی تنگ تابوت بهر آمدش
 همی لشکرش خاک بر سر زدند
 همان تخت پرمايه، زین پلنگ
 همی گفت زار ای جهاندار گو
 به تن جامۀ خسروی کرد چاک
 نشستند بر خاک با او به راه
 (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۰۴)

- در شاهنامه کردی، رثای ته‌مینه بر مرگ فرزند، علاوه بر اینکه در شاهنامه فردوسی نمود ندارد، ضمن اشاره به آدابی از سوگواری (خراشیدن صورت و مخاطب قرار دادن مرده و مدح او) از طولانی‌ترین رثاهایی است که با تأثیرپذیری از فرهنگ بومی نمود یافته‌است:

وه ناخون مه‌کهند په‌ی‌فهرزند خالان
 we naxûn mekend pey ferzend xalân
 که‌فت نه روی زه‌مین دهر دم بی‌هوش مهند
 keft ne ruy zemîn der dem bêhûş mend
 خروش‌ا وه شین جه‌مین ماه نو
 xorûşa we şîn cemîn mahê nû
 ده‌ست که‌رد به‌فهریاد وه زایه‌له‌و شین
 dest kerd be feryad we zayeLe w şîn
 جه‌نه‌وه‌ی شیران دل پرقی‌نم رو
 ce newey şîran diL pir qînim rû
 بابو به‌فدای بازوی په‌هله‌ویت
 babû be fiday bazûy pehLewît
 ساتی نه‌مانو عومرم وه بی‌تو
 sati nemanû 'umrim we bî tû

دایه چون شنه‌فت وه‌پته‌ور ئه‌حوالان
 daye çun şineft wêy tewr 'ehwâlân
 دایه چون شنه‌فت ئه‌حوال فهرزند
 daye çun şineft 'ehwâlê ferzend
 ئام‌اوه به‌هوش وه‌ختی نیمه‌رو
 'amawe be hûş wextî nîmerû
 خروش‌ا وه قار وه ناله‌و حه‌زین
 xorûşa we qar we naLe u hezîn
 روله‌ی نازه‌نین سه‌همه‌گینم رو
 ruLeý nazenîn sehmeğînim rû
 ... دایه وه‌فدای تاج خه‌سره‌ویت
 daye we fiday tac xesrewît
 فدای بالات بام نه‌مام نو
 fiday baLat bam new nemam e nû



(کندوله‌ای، همان: ۷۳۶ تا ۷۱۶)

ترجمه: مادر، وقتی ماجرا را شنید، از شدت درد مرگ فرزند، خال‌هایش را کند و بی‌هوش بر زمین افتاد و زمانی که در نیمروز به هوش آمد، شیون و ناله سر می‌داد؛ با ناراحتی زاری می‌کرد و می‌گفت: ای فرزند نازنین پرهیت که داغت را دارم و ای فرزند از نژاد شیران که کینه‌ات را در دل دارم! و... مادر فدای تاج کیانی‌ات شود و پدر فدای بازوان پهلوانی‌ات باد؛ فدای قامت بلند و زیباییت شوم و الهی که بعد از مرگ تو زنده نمانم!

۱-۲- داستان سیاوش

مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری داستان سیاوش در شاهنامه کردی با شاهنامه فردوسی:

- در شاهنامه کردی، در آغاز داستان سیاوش، گیو و توس در اولین برخورد، زن زیبارو را جادوگر می‌پندارند و پس از جدال برای تصاحب زیبارو، خود زیبارو پیشنهاد می‌دهد که داوری را به نزد کیکاووس ببرید. - در شاهنامه کردی، جلدانی هستند که به دستور کیکاووس، قصد کشتن سیاوش را در بدو تولد دارند و پس از تهدیدهای همراه با نکوهش رستم است که کیکاووس سیاوش را عوض خون سهراب به رستم می‌بخشد. - پیشنهاد مسموم کردن غذای کیکاووس از طرف سودابه به سیاوش. - جانبداری کیکاووس از سودابه در ماجرای رسوایی و سرزنش سیاوش و دستور دادن به جلدانان برای زدن گردن سیاوش. - در شاهنامه کردی سیاوش را غل و زنجیر کرده و داخل آتش می‌اندازند که نمونه‌ای شبیه‌سازی شده از داستان حضرت ابراهیم (ع) و سرد شدن آتش بر وی است. - علاوه بر شرط گذر از آتش برای اثبات بی‌گناهی که از زبان سیاوش مطرح می‌گردد، شرط دومی نیز از طرف وی مطرح می‌شود و آن اینکه برای اثبات قطعی بی‌گناهی‌اش به نبرد با افراسیاب برود؛ اگر زنده ماند بی‌گناه است، در غیر این صورت گناهکار بوده و سرش قطع خواهد شد. - دستور رستم برای آوردن جنازه به ایران و در ادامه کشتن سودابه در قصر کیکاووس که کاملاً متفاوت و فجیع‌تر از شاهنامه فردوسی است. - توصیف قتل و غارت و ربودن زیبارویان تورانی به دستور رستم و با هدف انتقام که در شاهنامه فردوسی نمود ندارد. - مرگ کیکاووس در نمونه کردی به دلیل غصه مرگ سیاوش یا ترس از رستم عنوان شده‌است؛ هرچند بی‌تی طنزآمیز نیز از زبان سراینده شاهنامه کردی این مرگ را به فال نیک

گرفته است. - اشاره به سه سال بی‌پادشاه ماندن ایران و هرج و مرج ناشی از آن پس از مرگ کیکاووس و پناه بردن به زال برای دادخواهی و رفع ظلم و ستم و گذاشتن تاج کیانی بر سر زال و در ادامه پناه بردن به منجمان برای انتخاب جانشین کیکاووس. - وجود فرزندان و نوادگانی از آن رستم؛ چون جهانبخش، زرعلی و جهانگیر که هر کدام سرداران و پهلوانانی تنومند از لشکریان ایران اند که برای کمک به کیخسرو آمده‌اند. - آمدن غواصانی از دریا برای کمک به کیخسرو. - گذاشتن تاج افراسیاب بر سر کیخسرو و آوردن تخت شاهی افراسیاب برای کیخسرو.

نمونه‌های رثا در داستان سیاوش فردوسی، نه مورد و در سیاوش کردی سیزده مورد است و بیشترین رثا از زبان فرنگیس می‌باشد. مهم‌ترین نتایج تحلیل کیفی:

- در داستان سیاوش فردوسی، در خصوص رسوم سوگواری (گیسو بریدن و روی شخودن، خاک بر سر ریختن، جامه دریدن و یا جامه کبود بر تن کردن) نمونه‌هایی وجود دارد که اکثر آن‌ها از زبان فرنگیس می‌باشد و یکی از این نمونه‌ها که بیانگر اوج رثا و سوگواری در داستان سیاوش فردوسی باشد:

ز کاخ سیاوش برآمد خروش	جهانی ز گرسیوز آمد به جوش
همه بندگان موی کردند باز	فریگیس مشکین کمنند دراز
برید و میان را به گیسو بیست	به ناخن گل و ارغوان را بخش
ز سر ماهرویان گسسته کمنند	خراشیده روی و بمانده نژند
به آواز بر جان افراسیاب	همی کرد نفرین و می‌ریخت آب

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

به گفته دکتر کزازی، دریدن جامه، روی کردن و شخودن، خاک بر سر ریختن و جامه کبود کردن و مخاطب ساختن مرده برای بیان سوز درونی، از آیین‌های سوگ است (فردوسی، ۱۳۹۱: ۵۱۱). (سایر نمونه‌ها: ابیات ۲۳۲۱ و ۲۵۴۳ تا ۲۵۳۹)؛ ولی در داستان سیاوش کردی، کندن موی و جامه کبود پوشیدن نمود ندارد. رنگ و بوی دینی رثا در داستان سیاوش کردی، از آنجا که با یادی از شهدای کربلا آغاز می‌شود، کاملاً مشهود است و علاوه بر نفرین افراسیاب (که در نمونه فردوسی هست) نفرین ایرانیان نیز نمود دارد:

نه راگهی ناحق گيرو دهی به‌لا که‌فته‌ن چوون شه‌هید ده‌شت که‌ربه‌لا



keftin çun şehîd deşt ê kerbeâ
 شای ئه فراسیاب وه لیشان زور بو
 ayş'efrasyab we lîşan zûr bû
 فه‌رامه‌رز نه جه‌نگ جه‌رگش چاک چاک بو
 feramerz ne ceng cergiş çakçak bû
 جه‌هان‌به‌خش شیر ئاواره‌ی تون بو
 cehanbexş ê şîr 'awarey tûn bû
 نه‌وی سام سه‌نگین با سینه‌چاک بو
 neway sam sangîn ba sine çak bû
 چه‌ند حه‌رف بی‌جا وات وه ئه‌فراسیاب
 çend êherf ê bîca wat we 'efrasyab
 که‌م نه‌وجوانان وه کوشته‌ بده‌ر
 kem newcuwanan we kuşte bider
 وینه‌ی تو هه‌رگیز په‌یدا نه‌مه‌بو
 wêney tu hergîz peyda nemebû
 تا دیسان زه‌مین که‌ردی و گول‌گون
 ta dîsan zemîn kirdî we goîgûn
 (کندوله‌ای، ۱۳۸۹: ۵۵۵ تا ۵۳۵)

ترجمه: همچون شهید دشت کربلا، به ناهق، گرفتار بلا شدند و شهید گشتند. الهی!
 نسل ایرانی نابود شود! و افراسیاب بر آنها غالب و چیره باد! رستم و رخس نابود و فرامرز و
 برزو و سام در جنگ کشته شوند و جهانبخش به درک واصل شود! با همان ناراحتی و
 بی‌قراری، با بیان چند ناسزا به افراسیاب، خطاب به او گفت: ای نامرد شوم جادوگر! کمتر
 نوجوانان را به کشتن بده. بدذات و بدخویی مانند تو وجود ندارد. تویی که گرسیوز کور
 راهنمایت بوده و با واسطه او زمین را (از خون) گلگون کرده‌ای.

- در داستان سیاوش فردوسی، در مورد مراسم تدفین و خاکسپاری مطلبی نیامده -
 است؛ اما در شاهنامه کردی، غسل دادن جنازه، تشییع آن و ساختن گنبد، به‌صراحت بیان
 شده‌است:

نیان وه تابوت نه‌وی که‌ی که‌یان
 niyan we tabût newey key keyan
 نه بالای مه‌رکه‌ب بکه‌ردن جاگیر
 ne baîay merkeb bikerdin cağîr

ne řagey nañeq gîr u dey beîa
 ... هه‌ر با سه‌چه‌شمه‌ی ئیرانی کور بو
 her ba serçîşmey 'îranî kûr bû
 روسته‌م چه‌نی ره‌خش نگون خاک بو
 rustem çenî rexş nigun ê xak bû
 برزو نه‌مه‌یدان هه‌ر سه‌رنگون بو
 borzu ne meydan har sernigun bû
 سام کینه‌خا نگون خاک بو
 sam ê kînexa nigun ê xak bû
 جه‌و شور و نه‌شین بانوی دل که‌باب
 cew şur u ne şîn banuy dîlkebab
 واتش ئه‌ی نامه‌رد شوم جادوگره‌ر
 watiş 'ey namerd şum ê caduger
 بی‌که‌سی به‌د زات به‌دکاری به‌دخو
 bîkesî bed zat bedkarî bedxû
 گرشیوس کور لیت بی ره‌نمون
 girşîwas ê kûr lît bî rehnimûn

غوسلو نه‌سلسلش دان وه نه‌زم ئیران
 XÛsÎ u neslîş dan we nezm ê 'îran
 پر که‌رده‌ن تابوت جه‌عه‌تر و عه‌بیر
 pir kerden tabût ce 'etr u 'ebîr

... دردم فه‌ره‌نگیس بانوی نازهنین
 derdem ferengîs banuy nazenîn
 چوار قوبه‌ی ته‌لا ته‌مام که‌رد ته‌یار
 çuwar qubey teġa tamam kerd teyar
 چوار تاقی وه سه‌ر قه‌برش دا قه‌رین
 çuwar taqî we ser qebriş da qerîn
 سیم و ته‌لای زه‌رد لاجیوه‌ردی کار
 sîm u teġay zerd lacîwerdîkar
 (همان: ۵۶۷ تا ۵۶۰)

ترجمه: سیاوش را بر اساس آداب ایرانی غسل دادند و او را در تابوت گذاشتند و تابوت را با عطر و عبیر خوشبو نمودند و بر مرکبی نهادند... به دستور فرنگیس بر قبر سیاوش گنبدی ساختند که اهتمام زیادی در استفاده از طلا و طلاکاری آن شده بود.
 - در شاهنامه فردوسی، تنها یک رثا از زبان افراسیاب ایرانی وجود دارد که در مرگ فرزندش (سرخه) است و تقریباً با همان آداب سوگواری ایرانی است:

نگون شد سر و تاج افراسیاب
 خروشان به سر بر پراکنده خاک
 همی‌کند موی و همی‌ریخت آب
 همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۱)

و در مقابل، در داستان سیاوش کردی، تنها رثای افراسیاب بر مرگ سیاوش است که پس از خواندن نامه کیکاووس می‌باشد:

دهست که‌رد وه زاری شور و شیوه‌ن که‌رد
 dest kerd we zarî şûr u şîwen kerd
 شیر که‌یانی مه‌که‌ردش وه یاد
 şîr ê keyanî mekerdiş we yad
 پهری سیاوش ئه‌فسوسش مه‌وه‌رد
 perî siyaveş 'efsûsiş meward
 هه‌ناسه کیشا وینه‌ی توف باد
 henase kîşa winey tuf ê bad
 (کندوله‌ای، ۱۳۸۹: ۶۰۷ و ۶۰۶)

ترجمه: افراسیاب پس از خواندن نامه کیکاووس، شیون و زاری نمود و برای سیاوش بسی افسوس خورد و به یاد شیر کیانی (سیاوش)، تأسف می‌خورد و ناله سر می‌داد.
 - در سیاوش کردی، رثایی از رستم به یاد سهراب وجود دارد که در داستان فردوسی نیست. این رثا، پس از سخنان سیاوش که رستم را چون پدر خود گرامی می‌دارد، نمود یافته‌است:

زه‌بونی سوهراب زه‌وه‌دم که‌رد وه یاد
 zebunî suhrab jew dem kerd we yad
 کیشا هه‌ناسه وینه‌ی توف باد
 kîşa henase winey tuf ê bad



دهست کهرد وه زاری فریاد و شور و شین مہریزا بہوار پھیپھی ئہسرین
 zarî feryadu şûr u şîn dest kerd we merîza bewar peyapey 'esrîn
 (همان: ۱۴۸ و ۱۴۷)

ترجمه: مظلومیت سہراب در نظرش مجسم شد و آہ سردی کشید؛ سپس نالہ و فریاد و زاری سر داد و پشت سر ہم گریہ می کرد.

- در داستان سیاوش کردی، زاری و گریہ زنان حرمسرا، پس از فریاد و نالہ سودابه برای مہتمم ساختن سیاوش، فقط محتوایی رثاگونه دارد و اطلاق عنوان رثا، شاید جامع نباشد:

کہنیزان دیان بانو کهردش شین ئہوانیچ پھی پھی مہریزا ئہسرین
 kenîzan dîyan banû kerdîş şîn 'ewanîç pey pey merîza 'esrîn
 دهست کهردن وه شین کہنیزان وه زار خواجه سہرایان نہ قہسر زہرکار
 dest kerdin we şîn kenîzan we zar xace serayan ne qesr ê zerkar
 ئہوانیچ کهردن شیوہن واوہ یلاہ بی وہ زہلالہت حہرہم سہرای شاہ
 'ewanîç kerdin şîwen waweylah bîwe zelâlet heremseray şah
 زہل زہلہ و زاری جہہان گرت نہ وہر چون روی قہیامہت نہ سہحرای مہحشر
 zelzele w zarî cehan girt ne wer çûn rûy qeyamet ne sehray meşer
 (همان: ۲۲۹ تا ۲۲۶)

ترجمه: وقتی کنیزان، شیون سودابه را دیدند، آن‌ها ہم گریہ کردند؛ در قصر زرنگار شاہی شیون و گریہ سر دادند و با این کار حرمسرا را بہ قیامتی تبدیل کردند. با این فریاد و ہیاہو، غوغایی چون روز قیامت در صحرای محشر ہمہ جا را فراگرفت.

۳-۲- بیژن و منیژہ

- در دو نمونہ فارسی و کردی، مرثیہای بہ معنای تام آن وجود ندارد؛ زیرا مرگ قہرمانی اتفاق نیفتادہ است. تنہا در نمونہ کردی، (توصیف گریہ و زاری اقوام و اطرافیان بیژن از درد و رنج او، پس از شنیدن سخنان گرگین، با گیسو بریدن و روی خراشیدن) می تواند تا حدودی تداعی بخش محتوای مرثیہ باشد:

کہ یاوا ہہوال وه یانہی بابوش سہداشی بہ گوش چہرخ میناپوش؛
 ke yawa hewaî we yaney babûş seda şî ne gûş çerx ê mînapûş
 زہنان کودہ کان قہومان و خویشان یہ کایہک پھریش خاتر پھریشان
 zenan kûdekan qewman u xîşan yekayek perîş xatir perîşan
 دادیش کناچی توخم روستہم بی روی جہہان جہلاش تاریک و تہم بی

rûy cehan ce laş tarîk u tem bî dadîş kinaçî toxm ê rustem bî
 خالان جه روخسار ویش ئاواره کهرد زولفان به ئەلماس هندی پاره کهرد
 xaġan ce ruxsar wîş 'aware kerd zuġfan be 'Îmas hindî pare kerd
 (همان: ۴۱۸ تا ۴۱۴)

ترجمه: وقتی خبر به خانه پدری رسید، صدای فریاد و ناله به گوش فلک رسید؛ زنان و کودکان و اقوام، پریشان و آشفته بودند؛ روزگار برای مادرش که دختری از نژاد رستم بود، سیاه و تاریک شده بود؛ او به نشان درد و ناراحتی، زلفان خود را با تیغ هندی برید و خال‌های صورتش را کند.

در نمونه‌های دیگر نیز تکبیت‌هایی، صرفاً توصیف زاری و ناراحتی است تا مرثیه: در نمونه فردوسی (تکبیتی از زبان رستم، آن دم که نامه دعوت کیخسرو را از گیو می‌ستاند):

پس، از بهر بیژن، خروشیید زار فروریخت از دیده خون بر کنار
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۱۷)

تکبیتی از زبان پیران بر درد و رنج بیژن و معادل آن در نمونه کردی: نمونه فردوسی:

ببخشود پیران ویسه بر اوی ز مژگان سرشکش فروشد به روی
 (همان: ۳۳۷)

نمونه کردی:

پیران چون شنهفت کیشا ئاهی سهرد لادی پهی بیژهن شین و زاری کهرد
 Pîran çun şineft kîşa 'ahî serd ladî pey bîjen şîn u zarî kerd
 (کندوله‌ای، ۱۳۸۹: ۳۰۸)

ترجمه به فارسی: پیران پس از شنیدن رنج بیژن، آهی سرد کشید و به خاطر بیژن شیون و زاری نمود.

۴-۲- رستم و اسفندیار

مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری دو داستان:



- در داستان کردی، درگیری بین بهمن و رستم بر سر شکار به وجود می‌آید که در شاهنامه فردوسی نیست. - در داستان کردی، گشتاسپ به گناهکار بودن خود در مرگ اسفندیار اعتراف می‌کند. - تعداد نمونه‌های رثا در داستان رستم و اسفندیار فردوسی، چهارده مورد و در داستان کردی چهار مورد است. در رستم و اسفندیار فردوسی، بیشترین رثا از زبان رستم و با سه مورد بر مرگ اسفندیار است. تحلیل کیفی نمونه‌ها نشان می‌دهد که:

- در داستان فردوسی از مهم‌ترین مضامین برجسته سوگواری می‌توان به دیدن جامه، خاک بر سر ریختن و کندن موی اشاره کرد که در نمونه کردی صرفاً مویه‌کردن و خاک بر سر ریختن نمود دارد. در خصوص مراسم تدفین نیز در داستان فردوسی به آدابی چون؛ تابوت آهنین ساختن، گسترده فرس با دیبا، قیراندود کردن تابوت، مشک و عیبر افشاندن، کفن ساختن از دیبای زربفت، آویزان کردن وسایل جنگی مرده بر اسب، بریدن دم اسب و حرکت دادن آن در پیشاپیش سپاهیان و سوگواران، کندن گوشت بازو «که به گفته دکتر کزازی از رفتارهای ویژه سکایان کهن در شاهنامه بوده است» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۷۹۶)، آغشتن مردگان با مشک و عیبر، خاک بر اسب اسفندیار افشاندن و مویه‌کردن بر اسب اسفندیار از رسومی است که به آن‌ها اشاره شده است (۴۸۱۶ تا ۴۷۷۶)؛ اما در نمونه کردی، اشاره به تابوت و خاک بر سر ریختن و مویه‌کردن و مدح مقتول، تنها نمودهای رثا می‌باشد. نکته دیگر اینکه اعتقاد به بهشتی بودن اسفندیار و وجود حوریان بهشتی در پایان داستان در نمونه کردی رنگ و بوی دینی و مذهبی متمایزی به آن داده است:

چهنی حوریان سه‌یر گول‌گه‌شته‌ن	ئیس‌تا جاگه‌ی ئه‌و سه‌رای به‌ه‌ه‌شته‌ن
çenî hûrîyan seyr gołgešten	'îsta cagey 'ew seray behešten
مه‌کیشو عه‌زاب روح نازارش	چینه‌یه زی‌اتر مه‌دهن ئازارش
mekîşû 'ezab rû ê nazariş	çîneye ziyatir meden 'azariş
(کندوله‌ای، ۱۳۸۹: ۶۷۳ و ۶۷۲)	

ترجمه: اکنون جایگاه او (اسفندیار) در بهشت است که همراه حوریان بهشتی به سیر و سیاحت در میان گل‌های بهشتی می‌پردازد. بیشتر از این او را نیازارید؛ زیرا روح او آزرده می‌شود.

- در داستان رستم و اسفندیار فردوسی، ابیاتی وجود دارد که محتوایی رثاگونه دارند؛ در حالی که مرگ اسفندیار رخ نداده است؛ مثلاً سخنان کتایون پس از پاسخ اسفندیار به سخنان نصیحت‌گونه او:

بیارید خون از مژه مادرش همی پاک برکنند موی از سرش
(فردوسی، ۱۳۹۱: ۳۲۹)

و یا رثای رودابه بر وضعیت خسته و زخمی رستم:

ز سر بر همی‌کند رودابه موی بر آواز ایشان همی‌خست روی
(همان: ۳۴۲)

و نیز زاری و گریه زال بر وضعیت خونی رستم:

گرانمایه دستان همی‌کند موی بر آن خستگی‌ها بمالید روی
همی‌گفت: من زنده با پیرسر بدیدم بدین‌سان گرامی پسر
(همان: ۳۴۲)

- بررسی اکثر نمونه‌ها در دو شاهنامه نشان می‌دهد که معمولاً بعد از هر رثایی نکوهشی آمده‌است. رثاهای با معنای تام در دو داستان (نمونه‌هایی که پس از مرگ اسفندیار است) دارای تعداد ابیات بسیار بیشتری می‌باشند؛ مثلاً رثای خانواده اسفندیار:

چو آگاه شد مادر و خواهران ز ایران برفتند با دختران
برهنه سر و پای پر گردوخاک به تن بر همی جامه‌ها کرده چاک
پشوتن همی‌رفت گریان به راه پس پشت تابوت و اسپ سیاه
زنان از پشوتن برآویختند همی خون ز مژگان فروریختند
... بشد هوش پوشیده‌رویان اوی پر از خون دل جعدمویان اوی
چو از بی‌هوشی باز هوش آمدند به نزدیک فرخ سرش آمدند
... به ابر اندرآمد خروش سپاه پشوتن بیامد به ایوان شاه
(همان: ۳۴۵)

و در نمونه کردی:

گه‌شتاس که ئەژنی دەردش بی کاری پەری ئەو فەرزەند مە‌کەردش زاری
geştas ke 'ejnî derdiş bî karî perî 'ew ferzend mekerdiş zarî
پاره کەرد وە تن جامە‌ی زەرنگار مە‌کەردش وە سەر گەرد و خاک وە زار
pare kerd we ten camey zernigar mekerdiş we ser gerd u xak we zar



هاوار مه‌کهردن هه‌ی ئه‌سفه‌ندیار
 hawar mekerdin hey 'esfendyar
 وینه‌ی تو نه‌وی نه رووی سه‌رزه‌مین
 wêney to newî ne řuy serzemîn
 که دین تابوتش به‌رز بی واوه‌یلا
 ke dîn tabûtiş berz bî waweylah
 مه‌کهرده‌ش هاوار وه بی‌قه‌راری
 mekerdiş hawar we bî qerarî
 وات جه رای یه‌زدان تابوت بکه‌ی‌واز
 wat ce řay yezdan tabût bikey waz
 کوور بو دو دیده‌م دمای ئه‌سفه‌ندیار
 kûr bû du dîdem dimay 'esfendyar
 (کندوله‌ای، ۱۳۸۹:۶۶۱-۶۵۰)

ایران سه‌رانسه‌ر بی‌وه شین و زار
 'îran seranser bîwe şîn u zar
 گه‌شناس مه‌واتش وه‌ی روله‌ی شیرین
 geştas mewatiş wey řûley şîrîn
 ... هه تا که یاوان وه نه‌زد سپاه
 heta ke yawan we nezdê sipah
 په‌شوتن نه‌پای تابوت به زاری
 peşûten ne pay tabût be zarî
 که‌تایون به‌زار به‌کهرده‌ش ئاواز
 ketayun be zar bekerdeş 'awaz
 تاکه بوینون په‌ی ئاخیرین بار
 ta ke buwînun pey 'axerîn bar

ترجمه: گشتاسب پس از شنیدن سخنان، با درد بسیار، برای فرزندش ناله سر داد؛
 لباس‌های تنش را از شدت درد پاره کرد و خاک بر سرش می‌ریخت؛ همه ایرانیان شیون و
 زاری می‌کردند و برای اسفندیار ناله سر می‌دادند. گشتاسب می‌گفت: ای فرزند نازنین! که
 نظیر تو در دنیا وجود نداشت... زمانی که به نزد ساهیان رسیدند، با دیدن تابوت اسفندیار
 صدای واویلا گفتنشان بلند شد. پشوتن در کنار تابوت با بی‌قراری ناله سر می‌داد و کتایون با
 زاری و فریاد می‌گفت: سر تابوت را بکشایید تا برای آخرین بار اسفندیار را ببینم تا دیدگانم
 (به خاطر گریه زیاد) کور شود.
 - نکته مهم دیگر اینکه در رستم و اسفندیار فردوسی، مهنوش بر مرگ نوش‌آذر رثایی دارد
 که در نمونه کردی نیست:

برادرش گریان و دل پر ز جوش
 جوانی که بُد نام او مهنوش
 غمی شد دل مرد شمشیرزن
 برانگیخت آن بباره پیلتن
 برفت از میان سپه پیش صف
 ز درد جگر بر لب آورده کف
 (فردوسی، ۱۳۹۱: ۳۴۰)

و در مقابل، در شاهنامه کردی، رثای پشوتن بر مرگ نوش‌آذر و مهنوش نمود دارد که در
 شاهنامه فردوسی نیست:

شی نه خیمه‌گای شای ئه‌سفه‌ندیار
 په‌ری فه‌رزه‌ندان مه‌نالا به زار
 perî rezendan menâlâ be zar
 şî ne xeymegay şay 'esfendyar

پشوتن به ئاهه ئاته‌ش بی‌زه و به زایه‌له‌ی شین ره‌ستاخیره
 peşuten be 'ahe 'ateş bîzewe be zayeley şîn řestaxîzewe
 نامانه پای ته‌خت ئه‌سفه‌ندیاری چه‌نی برای ویش به‌گریه و زاری
 'ama pay text 'esfendyarî çenî biray wîş be girye w zarî
 (کنذوله‌ای، ۱۳۸۹: ۴۸۶-۴۸۴)

ترجمه: پشوتن، در حالی که ناله و زاری سر می‌داد، به خیمه‌گاه اسفندیار آمد و با ناله‌های سوزناک خود، انگار که قیامتی به پاشده باشد، به کنار تخت اسفندیار آمد و بر او زاری نمود.

۵-۲- رستم و شغاد

مهم‌ترین تفاوت‌های ساختاری داستان رستم و شغاد در شاهنامه کردی با شاهنامه فردوسی: - معرفی چهره‌ای منفی از شغاد در زمان تولد که کاملاً متفاوت از توصیفات فردوسی است. - فرمان زال به رستم برای کشتن نوزاد (شغاد) و شفاعت رستم. در شاهنامه فردوسی، شغاد به کابل فرستاده می‌شود؛ اما در داستان کردی، شغاد با قهر ایران را ترک می‌کند و به کابل می‌رود. در شاهنامه کردی زنان و کودکان کابلی به دستور رستم اسیر می‌شوند. تحلیل کیفی نمونه‌ها نشان می‌دهد که:

- از آداب سوگواری در داستان فردوسی، می‌توان به مویه کردن و موی‌کندن، جامه-دریدن، جامه سیاه و کبود بر تن کردن، کفن ساختن با دیبا، شستن جنازه با کافور و عبیر و گلاب، ساختن تابوت و قیراندود کردن آن، ساختن دخمه و افشاندن می بر جنازه «که بنا بر گفته دکتر کزازی، می بر جنازه افشاندن از رسوم باورشناسی ایرانی و همانند سامیان رایج بوده‌است» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۸۸۳)، اشاره کرد و اینکه در داستان فردوسی، رسوم کفن و دفن و سوگواری را در مورد رخش نیز به کار برده‌اند و با این کار ارزش و جایگاه اسپ را در فرهنگ و منش ایرانی نشان داده‌اند (همان: ۵۱۸۶ تا ۵۱۳۷).

همی‌ریخت زال از بر یال خاک همی‌کرد روی و بر خویش چاک
 نخستین بشستندش از خون گرم بر و یال و ریش و تنش نرم‌نرم
 همی‌عبیر و زعفران سوختند همه خستگی‌هاش بردوختند
 همی‌ریخت بر تارکش بر گلاب بگسترده بر تنش کافور ناب
 (همان: ۳۵۰)



و سایر نمونه‌های بیانگر آداب سوگواری: (همان: ۵۱۶۲ و ۵۱۶۱) - (۵۱۶۴) - (۵۱۷۵).
در نمونه کردی، به رسومی از قبیل؛ عَلم عزا برپا کردن، مشک و عبیر بر جنازه افشاندن، خاک بر سر ریختن و بر خاک نشستن اشاره شده‌است که عَلم عزا برپا کردن، می‌تواند دلیلی بر رنگ و بوی دینی و مذهبی شاهنامه کردی باشد:

عه‌له‌م سواری کوت‌هل که‌ردن پـــه‌ی واویلا و شی‌وون که‌یانان که‌ی
'elem suwarî koteÂ kerden pey waweyla w şîwen keyananê key
(کندوله‌ای، ۱۳۸۹: ۲۶۰)

ترجمه: عَلم سیاه‌بختی و عزا را برافراشتند و دنبالش حرکت کردند، صدای واویلا
شاهزادگان و بزرگان بلند شد:

خیزا نیش‌ت نه خاک هه‌رگ سیا نیل بی‌هوشی بی ساتی ئه‌و پیر زه‌لیل
xîza nişt ne xak hereg siya nîl bî huş bî sati 'ew pîr zelîl
هه‌رگ و خاک و سه‌نگ مه‌که‌رد وه سه‌ردا وه ئاواز به‌رز دست نه‌دهم وه‌ردا
hereg u xak u seng mekerd we serda we 'awazê berz dest nedem werda
(همان: ۲۶۶ و ۲۶۵)

ترجمه: بلند شد و بر خاک سیاه نشست و برای ساعتی از هوش رفت. خاک و گل و
سنگ بر سرش می‌ریخت و با صدای بلند ناله سر می‌داد.

- با توجه به اینکه در این داستان، مرگ قهرمان ملی ایران و شاهنامه (رستم) اتفاق
می‌افتد، نسبت به برخی نمونه‌های مشترک داستان‌های شاهنامه (سیاوش و رستم و
اسفندیار)، گونه‌های رثا کم و محدود است. در دو شاهنامه، رثای رودابه بسیار کلی و
مختصر نمود یافته‌است:

رودابه سوت‌ه‌ی ده‌رون پـــر ژه‌ ده‌رد چه‌ند رو تا شه‌وان شین و زاری که‌رد
rûdabe sûtey derûn pir je derd çend rû ta şewan şîn u zarî kerd
(همان: ۲۹۴)

ترجمه: رودابه، آن سوخته‌دل پردرد، چند شبانه‌روز شیون و زاری کرد.

- تنها تفاوت محتوایی در داستان فردوسی و شاهنامه کردی آن است که در داستان
کردی بیشتر مدح مرده با یادکردی از پهلوانی‌ها و قهرمانی‌های گذشته وی صورت گرفته
است و واژگان به کار رفته در آن نیز، امروزه در مرااثی کردزبانان در برخی نواحی کردنشین
ادا می‌شود:

چوون ئه‌بر به‌هار نرکنا و نالا ناله‌ش میاوو وه عه‌رش‌ی ئه‌علا

nalîş miyawû we 'erşî 'e'îa
 گوزیده‌ی شاهان روی روزگارم
 guzîdey şahan řuy rûzgarim
 ران بنیه وه ره‌خش روی مه‌یدانه‌وه
 řan binyer we rexş řuy meydanewe
 کله‌ی دیو سفید بنیه‌ر وه کاپول
 keley dîw sefîd binyer ne kapuî
 تورانی وه زور ئیران پر غه‌مه‌ن
 turanî we zur 'îran piř Xemen
 وه سوز مه‌په‌رسو نام پیله‌ته‌ن
 we suz mepersu nam ê pîlêten
 بور ماچان وه‌بان سپای توسه‌وه
 bur maçan we ban sipay tusewe
 نه تو زیاته‌ر که‌سی نه‌شمارو
 ne tu ziyater kesî neşmarû
 دیوان نه ده‌ستت گشت بار وه لیوه‌ن
 dîwan ne destit gişt bar we lîwen
 سه‌دای ته‌پل و کوس نه فراسیاوه‌ن
 seday tepî u kûs 'efrasyawen
 که‌یخه‌سره‌و په‌ریش خاتر زه‌ویره‌ن
 keyxesrew perîş xatir zewîren
 (همان: ۲۸۶- ۲۶۷)

çun 'ebrê behar nirikna w naîa
 واتش ئه‌ی فه‌رزه‌ند گه‌ردون وه‌قارم
 watiş 'ey ferzend gerdun we qarim
 یه‌ک هوی بکه‌ره نه ئیرانه‌وه
 yek huy bikere ne 'îranewe
 هفت خوان خالی که‌ر مازینه‌ران چول
 heft xan xalî ker mazînderan çuî
 روله‌ئه‌و روژهن هفت له‌شکه‌ر جه‌ من
 řûle 'ew řujen heft leşker cemin
 نه‌شکه‌بوس گرتنه‌ن رای مه‌یدان وه‌ته‌ن
 'eşkebus girten řay meydan we ten
 پی‌یران وه جوقه‌ی به‌ر تاوسه‌وه
 pîran we coqey ber tawisewe
 که‌یخه‌سره‌و ئومید هه‌روه‌و تو دارو
 keyxesrew 'umîd her we tu darû
 روله‌ روژ جه‌نگ ئه‌کوان دیوه‌ن
 řûle řuj ceng 'ekwan dîwen
 روله‌ هوریزه‌ چه‌ وقت خاوه‌ن
 řûle hurîze çe weqtê xawen
 روله‌ هوریزه‌ بیژنه‌ نه‌ گیرنه‌ن
 řûle hurîze bîjn ne giren
 ...

ترجمه: مانند ابر بهاری (رعدگونه)، ناله سر می‌داد و صدای ناله‌هایش به عرش اعلا می‌رسید و می‌گفت: ای فرزندا! که گردون برای تو ماتم گرفته و برگزیده شاهان روزگار هستی! نگاهی به ایران بینداز، سوار بر رخس شو و به میدان بیا. هفت‌خوان را بیپمای و مازندران را (از وجود دیوان) خالی کن و کله دیو سپید را بر سرت بگذار. ای فرزندا! روزی فرارسیده که هفت لشکر هم جمع شده و تورانیان از قدرت ایرانیان غمگین شده‌اند. اشکیوس قصد به میدان آمدن را دارد و با ناله سراغ تو را می‌گیرد. پیران، با سر و صدای بسیار، عزای تو را در سپاه توس سر می‌دهد. امید کیخسرو، همچنان به توست و از تو بهتر، کسی را لایق نمی‌داند. ای فرزندا! امروز، روز جنگ با اکوان دیو است و دیوان از دست تو تبخال زده و بیمار شده‌اند. ای فرزندا! بلند شو، چه وقت خواب است؟ صدای طبل و کوس



افراسیاب به گوش می‌رسد. ای فرزندا بلند شو که بیژن گرفتار شده‌است؛ زیرا کیخسرو برای او مضطرب است.

۳- مقایسه و تحلیل داده‌ها

- مرثی در دو شاهنامه، از نوع مرثی شخصی و متناسب با فضای عاطفی هر منظومه سروده شده‌اند. نکته مهم در بیژن و منیژه، رثای قهرمانی از داستان یا اطرافیان بر مرگ قهرمانی نیست؛ بلکه درد و اندوهی است که از گرفتاری قهرمانی بر سایرین سایه انداخته است. در نمونه کردی، این رثا از زبان ایرانیان و در شاهنامه فردوسی از زبان پیران که الگوی دانایی و خردورزی تورانیان است، بیان شده‌است و این یکی از وجوه تمایز مرثی در دو شاهنامه است.

- تحلیل آماری (نمودارهای قسمت پیوست) نشان می‌دهد که به‌جز داستان «رستم و اسفندیار»، در سایر داستان‌های مشترک، برتری نمونه‌ها و ابیات با محتوای رثا (از نظر کمی) با شاهنامه کردی است.

- در دو داستان «سیاوش» و «رستم و سهراب» کردی، رثای افراسیاب ایرانی بر مرگ پهلوان ایرانی نمود دارد؛ در حالی که در اصل داستان فردوسی وجود ندارد.

- آمیختگی زبان رثا با سایر انواع غنا؛ مانند مدح و نکوهش، در شاهنامه فردوسی برجسته‌تر از شاهنامه کردی است.

- در بیژن و منیژه، مرگ قهرمانی اتفاق نیفتاده‌است؛ بنابراین رثایی با معنای تام آن نمود ندارد.

- در داستان سیاوش فردوسی (با توجه به سرنوشت مبهم جنازه سیاوش) در خصوص آداب تدفین مطلبی عنوان نشده است؛ ولی در شاهنامه کردی، غسل دادن و ساختن گنبد، متفاوت از اصل داستان فردوسی است.

- بیشترین توجه به سوگواری و آداب سوگواری در شاهنامه فردوسی در داستان‌های «رستم و اسفندیار» و «رستم و سهراب» می‌باشد؛ در حالی که در شاهنامه کردی، نمودهای رثا و سوگواری بیشتر در «رستم و شغاد» و «سیاوش» می‌باشد.

- مهم‌ترین آداب تدفین در شاهنامه کردی (غسل دادن، ساختن گنبد و عَلم عزا برپا کردن) بوده‌است که جنبه دینی و مذهبی متأثر از دوره سرایش شاهنامه کردی را توجیه می‌کند؛ اما در شاهنامه فردوسی، آدابی از قبیل ساختن دخمه، بریدن دم اسب، سوزاندن

خیمه، وسایل و ثروت مرده و افشاندن می بر جنازه، می تواند ریشه در فرهنگ اساطیری ایرانیان داشته باشد.

- در دو داستان «سیاوش» و «رستم و سهراب» کردی، رثای افراسیاب بر مرگ پهلوان ایرانی نمود دارد؛ در حالی که در اصل داستان فردوسی وجود ندارد.

- به نظر می رسد ارزش و جایگاه رستم و سیاوش در نزد سراینده شاهنامه کردی و شاید قوم کرد، بیشتر از سهراب، بیژن و اسفندیار بوده است: ۱- بیشتر بودن گونه های رثا در این دو داستان (رستم و سیاوش) در شاهنامه کردی نسبت به داستان های مشابه موجود در شاهنامه فردوسی. ۲- وجود نمونه هایی از رثا از زبان افراسیاب بر مرگ رستم و سیاوش که در داستان های فردوسی وجود ندارد.

۴- نتیجه گیری

زبان بیان در دو شاهنامه ساده و طبیعی است... آمیختگی زبان رثا با سایر انواع غنا؛ مانند مدح و نکوهش در شاهنامه فردوسی برجسته تر از شاهنامه کردی است. بیشترین توجه به سوگواری و آداب سوگواری در شاهنامه فردوسی، در داستان های «رستم و اسفندیار» و «رستم و سهراب» می باشد؛ در حالی که در شاهنامه کردی، نمودهای رثا و سوگواری، بیشتر در «رستم و شغاد» و «سیاوش» است. مهم ترین آداب تدفین در شاهنامه کردی (غسل دادن، ساختن گنبد و علم عزا برپا کردن) بوده است که جنبه دینی و مذهبی متأثر از دوره سرایش شاهنامه کردی را توجیه می کند؛ اما در شاهنامه فردوسی، آدابی از قبیل ساختن دخمه، بریدن دم اسب، سوزاندن خیمه، وسایل و ثروت مرده و افشاندن می بر جنازه، می تواند ریشه در فرهنگ اساطیری ایرانیان داشته باشد.

سراینده شاهنامه کردی، خود بر داستان های شاهنامه فردوسی وقوف داشته است و بازگردانی این داستان ها به زبان و شعر کردی، بدان معنا که نسخه ای از شاهنامه را بیت به بیت بازگردانی نموده باشد، نیست. الماس خان، چون به روایات شفاهی استناد نموده است، فرهنگ کردها را در بازگردانی خود تأثیر داده است؛ زیرا که تأمل در نمونه های متفاوت مرثی در دو شاهنامه، مؤید این مطلب است که آداب و رسوم سوگواری، عیناً نمونه های بازگردانی شده نمی باشد. نکته دیگر اینکه کندوله (روستای زادگاه الماس خان) از توابع کرمانشاه است؛ اما آداب و رسوم نواحی جنوبی کردستان (کرمانشاه و ایلام)، به طور حتم در این بازگردانی



نمود نیافته‌است و آنچه اهمیت این پژوهش را می‌تواند مضاعف نماید، این است که بینش فرهنگی الماس‌خان، خصوصاً در مرثی، متمایل به نواحی غربی کردستان (اورامان، پاوه و مریوان) است. از سوی دیگر، جامه دریدن، جامه کبود یا تیره بر تن کردن و کندن موی از رسوم و آداب عزاداری در شاهنامه فردوسی است که در شاهنامه کردی نمود ندارد و این می‌تواند بیانگر فرهنگ مناطق غربی کردستان باشد که بر خلاف مناطق جنوبی کردستان، در مراسم عزاداری انجام این رسوم را جایز نمی‌دانند.

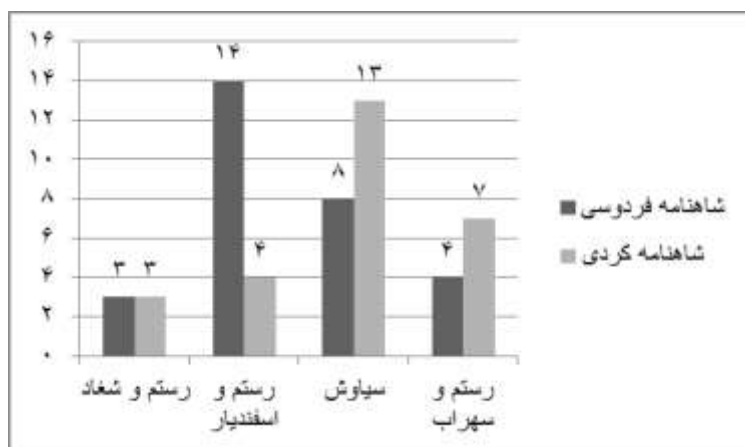
۵- پیوست

۵-۱- جداول

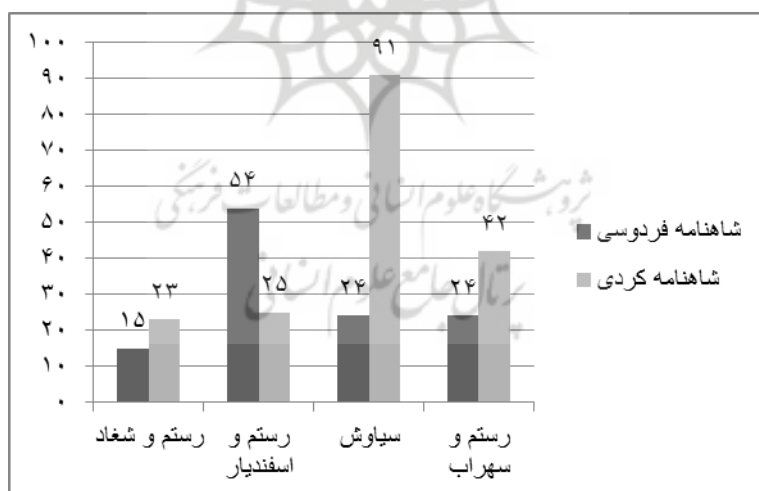
مقایسه تعداد ابیات در داستان‌های مشترک دو شاهنامه



مقایسه نمونه‌های رثا



مقایسه تعداد ابیات با محتوای رثا



۵-۲. سایر نمونه‌های رثا

در رستم و سهراب فردوسی: ابیات ۳۲۹۲ تا ۳۲۸۷ (رثای لشکریان)- ابیات ۳۳۲۷ تا ۳۳۲۶ (رثای زابلین) و در داستان کردی: ابیات ۵۹۳ و ۵۹۴ (رثای رستم بر سهراب زخمی)- ابیات ۶۳۷ و



۶۳۸ (رثای ایرانیان و زابلیان) - بیت ۶۴۲ (رثای رستم) - بیت ۶۴۲ (رثای رستم) - ابیات ۶۷۶ تا ۶۷۰ (رثای زال و زابلیان) - بیت ۶۹۷ (رثای هومان) - بیت ۷۱۲ (رثای افراسیاب انیرانی بر مرگ سهراب، هرچند موجز، اما منحصر در داستان کردی است و در داستان فردوسی نمود ندارد).

در داستان سیاوش فردوسی: بیت ۲۲۵۸: شیون فرنگیس پس از گفته‌های سیاوش درباره سرنوشتش (اولین بیت در داستان سیاوش که محتوای رثا دارد):
بگفت این و روی سیاوش بدید / دو رخ را بکنند و فغان برکشید

بیت ۳۳۲۲: (رثای پیران) - ابیات ۲۵۵۲ تا ۲۵۴۷: (رثای رستم) - ابیات ۲۷۸۸ تا ۲۷۸۷: (رثای سپاهیان تورانی در مرگ پیلسم) - ابیات ۲۸۸۳ تا ۲۸۸۲: (رثای زواره بر مرگ سیاوش، پس از یادکرد از سیاوش‌گرد) و در داستان سیاوش کردی: ابیات ۲۶۳ و ۲۶۴: (زاری و گریه ناظران آن زمان که سیاوش در آتش است و از آتش بیرون نیامده است) - ابیات ۵۸۴ تا ۵۷۹: (رثای فرنگیس پس از دیدن تاج و تخت خالی از سیاوش) - ابیات ۶۴۵ تا ۶۳۸: (رثای کیکاووس (کندن ریش از معدود موارد جزع و بی‌تابی در کردی است) - ابیات ۶۵۳ تا ۶۵۰: (رثای رستم بر مرگ سیاوش) - ابیات ۶۶۲ تا ۶۵۸: (سوگواری فرزندان رستم) - ابیات ۷۵۵ تا ۷۴۵: (رثای فرنگیس پس از دیدن شبرنگ) - ابیات ۷۷۴ تا ۷۶۵: (رثای مجدد رستم و ایرانیان پس از دیدن قبر سیاوش که با نبش‌قبر سیاوش و بردن جنازه به ایران همراه است) - ابیات ۸۸۷ تا ۸۸۱: (رثای کیخسرو و گیو پس از رسیدن به هم) - ابیات ۸۹۹ تا ۸۹۱: (رثای مجدد فرنگیس پس از دیدن گیو و نتیجه این رثا، بیهوش‌شدن گیو است که در نمونه فارسی وجود ندارد).

در رستم و اسفندیار فردوسی: ابیات ۴۴۵۱ تا ۴۴۴۶ (رثای سپاهیان اسفندیار بر اسفندیار نیمه‌جان) - ابیات ۴۶۵۷ تا ۴۶۵۶ (رثای پشوتن بر اسفندیار نیمه‌جان) - ابیات ۴۶۶۴ تا ۴۶۶۳ (رثای همراه با نفرین پشوتن بر جاماسب و گشتاسپ) - بیت ۴۶۹۷ (رثای رستم بر اسفندیار نیمه‌جان) - ابیات ۴۷۱۰ تا ۴۷۰۹ (رثای زواره و فرامرز بر اسفندیار نیمه‌جان) - ابیات ۴۷۶۱ تا ۴۷۶۰ (رثای مجدد رستم بر مرگ اسفندیار) - ابیات ۴۷۹۲ تا ۴۷۹۰ (رثای گشتاسب بر مرگ اسفندیار) - بیت ۴۸۳۸ (رثای خواهران اسفندیار بر مرگ اسفندیار که همراه با نکوهش گشتاسپ است).

و در رستم و اسفندیار کردی: ابیات ۶۱۲ تا ۶۰۴ (رثای پشوتن و بهمن بر اسفندیار نیمه‌جان).
در رستم و شغاد فردوسی: ابیات ۵۱۳۸ و ۵۱۳۹ (رثای زال) - ابیات ۵۱۷۳ و ۵۱۷۴ (رثای زابلیان) - بیت ۵۲۱۹ (وصف کلی رثا در سیستان).

- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۳)، «**رزمنامه کنیزک**»، پژوهشنامه ادب حماسی، سال دهم، شماره هجدهم.
- امامی، نصرالله. (۱۳۶۹)، **مرثیه سرایی در ادبیات فارسی**، اهواز: نشر دانشگاهی.
- بلو، جویس. (۱۳۸۳)، **گورانی و زازا**، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۲، ویراستار: رودریگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷)، **لغت‌نامه**، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰)، **انواع شعر فارسی**، چاپ دوم، شیراز: شیراز.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳)، **شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب**، چاپ چهارم، تهران: جاویدان.
- شرفکندی، عبدالرحمن. (۱۳۹۲)، **فرهنگ کردی-فارسی**، چاپ نهم، تهران: سروش.
- شریفی، احمد. (۱۳۷۴)، **نمیرم از این پس که من زنده‌ام**، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت فردوسی (دی‌ماه ۱۳۶۹ ش)، به کوشش غلامرضا ستوده. تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲ الف)، **انواع ادبی و شعر فارسی**، رشد آموزش ادب فارسی، سال هشتم، شماره ۳۲ و ۳۳.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹)، **حماسه سرایی در ایران**، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- صفی‌زاده، صدیق بوره‌که‌یی. (۱۳۷۸)، **تاریخ کرد و کردستان**، تهران: آتیه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰)، **شاهنامه چاپ مسکو**، تحت نظر: «ی. ا. برتلس»، چاپ اول، تهران: سپهر ادب.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۵۷)، **در گلستان خیال حافظ**، تهران: نوریانی.
- کزازی: میرجلال‌الدین. (۱۳۹۳-الف)، **آب و آینه**، تهران: آیدین.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳-ب)، **نامه باستان**، شرح و توضیح میرجلال‌الدین کزازی، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: سمت.
- (۱۳۹۱)، _____، _____، جلد سوم، چاپ هفتم، تهران: سمت.
- (۱۳۹۰)، _____، _____، جلد پنجم، چاپ سوم، تهران: سمت.



- (۱۳۸۴)، _____، _____، جلد ششم، چاپ اول، تهران: سمت.
- کندوله‌ای، الماس‌خان. (۱۳۸۹)، *شاهنامه کردی*، جمع‌آوری و بازنویسی محمدرشید امینی، سلیمانیه: اقلیم کردستان.
- گورانی، مصطفی‌بن محمود. (۱۳۸۳)، *شاهنامه کردی*، پیشگفتار، تصحیح، توضیح و واژه‌نامه ایرج بهرامی، تهران: هیرمند.
- مؤتمن، زین‌العابدین. (۱۳۳۲)، *شعر و ادب فارسی*، تهران: افشاری.
- Mackenzie, D. N. (1966). *The Dialect of Awroman* (Hawraman- I Luhon). Kobenhavn.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی